

ماهیت عذاب مسخ در آموزه‌های دینی*

محمد کاظم شاکر

(دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم)

سید سعید میری

(دانشجوی مقطع دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشکده اصول الدین قم)

چکیده: قوم سبت یکی از اقوام یهودی بوده است که بر اثر تقلید کورکورانه از پدران و گذشتگان خود حدود خداوند را نادیده گرفتند و از آزمایش الهی مبنی بر صید نکردن ماهی در روز شنبه سربلند بیرون نیامدند، در نتیجه به عذاب مسخ گرفتار شدند. این عذاب به لحاظ ناشناخته و شگفت‌انگیز بودن در میان عذاب‌های الهی برجسته تر است، از همین رو سؤالات بیشتری نیز درباره آن مطرح شده است. با تحقیق و دقت در قرآن، حدیث و آرای دانشمندان روشن می‌شود که منظور از مسخ مورد بحث، مسخ جسمانی و ظاهری است و ادعای این که این مسخ، مسخ دل‌ها بوده یا از باب مُثَل بیان شده است، نمی‌تواند درست باشد. بر همین اساس و با تکیه بر نتایج این پژوهش می‌توان ادعا کرد که نظریه مجازی بودن عذاب‌های الهی اعم از اعتقاد به نمادین بودن یا مجازی بودن زبان آنها برای تهدید هدایت‌گرا نه بشر، دست کم در مورد عذاب مسخ پذیرفتنی نیست.

کلید واژه‌ها: عذاب، مسخ، مسخ ظاهری، مسخ باطنی، قوم سبت و اصحاب شنبه

۱. طرح مسئله

بر اساس نصوص دینی، افراد، گروه‌ها و آبادی‌های بسیاری به علت مفاسد مختلف دچار عذاب الهی شدند و از میان رفتند. عذاب‌های دنیوی الهی به گواهی قرآن و روایات، انواع و اشکال مختلفی داشته است. یکی از مواردی که قوم یهود در مورد آن آزمایش شدند، موضوع حرمت روز شنبه است. مطابق آیه ۱۲۴ نحل، بزرگداشت روز شنبه بر کسانی که در تعظیم روز جمعه اختلاف کردند، واجب شده بود و آنها یهودیان بودند. (طبرسی ۱۳۷۲: ج ۶، ۱۰۴). در آیه ۱۵۴ سوره نساء هم با عبارت «وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ...»^۱ و [نیز] به آنان گفتیم در روز شنبه تجاوز مکنید، از تجاوز یهود در روز شنبه به عنوان یکی از طغیان‌های این قوم نام برده شده است.

تقدس روز سبت، در وصیت چهارم از ده فرمان تورات آمده و به منزله یکی از شرایع دین یهود مطرح شده (سفر خروج، ۲۰: ۹-۸) و احکام مربوط به آن در کتب عهد عتیق آمده است (سفر خروج، ۲۰: ۱۰-۹، سفر لاویان، ۲۳: ۱-۳، سفر تثیبه، ۱۲-۱۵). این امر چنان اهمیتی دارد که در زمان حضرت موسی (ع) کسی را به سبب نقض احکام آن سنگسار کرده‌اند «سفر اعداد، ۱۵: ۳۲-۳۶، نیز نک. «فر نحمیا» ۱۳: ۱۵-۲۲). در تلمود نیز به موضوع سبت پرداخته شده است (برای مثال نک. براكوت، b۵۷: تعانیت، b۲۷). یکی از مفصل‌ترین رساله‌های احکام اعیاد، رساله‌ای با عنوان سبت است که به شرح احکام این روز مقدس تعلق دارد و در آن قداست سبت و حرمت انجام دادن اعمالی چون تجارت، صید ماهی و پرندگان و انواع کارهای غیرعبادی در این روز، و مجازات نگاه نداشتن این احکام مطرح شده است (مثلاً نک. b ۱۰۶ به بعد) (برای دیدن برخی از ادله قداست سبت نزد یهود، نک. ابن میمون، ۳۹۱/۲-۳۹۲، ۶۵۴/۳). نافرمانی گروهی از یهود و لجاجت آنان بر شکستن حرمت احکام الهی، سبب شده تا از این گروه به نام اصحاب سبت نام برده شود و مطابق قرآن کریم، آنها به عذاب مسخ دچار گردند. گرچه داستان اصحاب سبت در نسخه‌های موجود کتاب مقدس یهودی - مسیحی یافت نمی‌شود، اما قرینه «وَقُلْنَا عَلَيْهِمْ» در آیه ۶۵ بقره تأکید می‌کند که این داستان برای یهودیان زمان پیامبر مسلم بوده است. برخی از محققان نیامدن داستان اصحاب سبت در کتاب مقدس را از آن رو دانسته‌اند که این گروه از یهودیان بنی اسرائیل نبوده‌اند، از این رو داستان آنها در عهد عتیق بنی اسرائیل نیامده است (بلاغی، ۱۳۸۶: ج ۳، ۲۸۳).

به رغم آن که ظاهر آیات قرآن کریم و روایات اسلامی حکایت از وقوع عذاب بر اصحاب سبت و تاریخی بودن این داستان دارد، از زمان تابعین به این طرف، دیدگاه‌های دیگری نیز در این باره مطرح شده است که همگی تفسیر و قرائتی غیر ظاهر برای آیات مربوط عرضه کرده‌اند. کسانی که بر این تفسیر غیرظاهر پای می‌فشرند، همگی یکسان نمی‌اندیشند. در مجموع می‌توان به دو اندیشه در این مورد اشاره کرد:

۱. منظور از مسخ، مسخ ظاهری و جسمانی نبوده، بلکه منظور مسخ دل‌ها و بواطن افراد بوده است؛ ۲. خداوند از باب مَثَل، اصحاب سبت را بوزینگانی دانسته است، مانند آن که در آیاتی دیگر از قرآن، افرادی به حیواناتی چون سگ و حمار تشبیه شده‌اند. این دو دیدگاه گرچه ممکن است با یکدیگر اندکی اختلاف داشته باشند، اما هر دو در این امر مشترک هستند که داستان را با معنای ظاهری‌اش، یک واقعه تاریخی نمی‌دانند.

در این جستار، هر دو دیدگاه به منزله دیدگاهی که بیان قرآن در داستان اصحاب سبت را بیانی مجازی می‌دانند مطرح شده است. در این نوشتار پس از معرفی اجمالی داستان عذاب مسخ و قوم سبت، تلاش خواهیم کرد تا به این پرسش پاسخ دهیم که آیا آیات قرآن بر این امر دلالت دارند که چنین عذابی با همین معنای ظاهری‌اش اتفاق افتاده، یا وحی الهی با چنین ادبیاتی صرفاً در صدد تحقیر قوم سبت است، یا بر مستولی شدن حیوانیت بر قلب آنها حکایت دارد یا بر قدرت خداوند بر تصرف در عالم تأکید می‌کند. به عبارت دیگر، آیا داستان و ادبیات به کار رفته در قرآن کریم درباره عذاب مسخ، کاربرد حقیقی دارد یا مجازی؟

۲. معنای مسخ و ماجرای اصحاب سبت

مسخ، دگرگون شدن آفرینش از صورت خود است و همچنین به خَلْق زشت نیز اطلاق می‌شود. (فراهیدی ۱۴۱۰: ج ۴، ۲۰۶). به نظر راغب، دگرگون شدن خَلْق و خَلْق (ساختار ظاهری و اخلاقی) و تبدیل آن صورت به صورتی زشت تر از آن است (راغب اصفهانی ۱۴۱۲: ج ۱، ۷۶۸). در تهذیب آمده: «دگرگونی آفرینش و تبدیل آن به صورتی دیگر است» (ازهری: ج ۲، ۴۴۹). دگرگونی صورت به زشت‌تر از آن، مثلاً گفته می‌شود: «مسخه الله قِرداً» (رازی: ج ۱، ۲۹۵). برخی لغت پژوهان گفته‌اند: «مسخ

دو گونه است: یکی مسخ خاص که در برخی از زمان‌های خاص اتفاق می‌افتد و آن مسخ خَلْق (ساختار ظاهری) می‌باشد و دیگری مسخ خَلْق (خوی و اخلاق) است و آن عبارت است از اینکه انسان به اخلاق نکوهیده برخی از حیوانات متخلق گردد. مانند اینکه در اثر شدت حرص همچون سگ گردد، یا در اثر شر چون خوک. (راغب اصفهانی ۱۴۱۲: ج ۱، ۷۶۸). گرچه راغب اصفهانی در مفردات برای واژه مسخ معنای دگرگونی اخلاقی را به نقل از برخی حکما آورده است (همان)، ولی این معنا را برای واژه مسخ در کتب دیگر لغویون نیافته‌ایم.^۱

در آیاتی از قرآن کریم حکایت عذاب قومی مطرح می‌شود که بر اثر نافرمانی و عصیان در مقابل پروردگار تبدیل به میمون و خوک شدند.

۱. ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ آخَذُوا مِنْكُمْ فِي النَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ. فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ «و کسانی از شما را که در روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند نیک شناختید پس ایشان را گفتیم بوزینگانی طردشده باشید و ما آن [عقوبت] را برای حاضران و [نسل‌های] پس از آن عبرتی و برای پرهیزگاران پندی قرار دادیم» (بقره، ۶۶ - ۶۵).

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آوَرْتُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بَمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهَ فِرْدَوْسَها عَلَىٰ أَدْبَارِها أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ النَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ «ای کسانی که به شما کتاب داده شده است به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به فحقر بازگردانیم یا همچنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم آنان را [نیز] لعنت کنیم و فرمان خدا همواره تحقق یافته است» (نساء: ۴۷).

۳. ﴿قُلْ هَلْ أَنبئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَن لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ «بگو آیا شما را به بدتر از [صاحبان] این کفر در پیشگاه خدا خیر دهم همانان که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده و آنانکه طاغوت را پرستش کرده‌اند اینانند که از نظر منزلت بدتر و از راه راست گمراه‌ترند» (مائده: ۶۰).

۱. از جمله کتب لغتی که مسخ را صرفاً به همان معنای تغییر ظاهری و جسمانی آورده‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: العین، ۱/۱۳۱ و ۳۰۹، المحيط فی اللغة، ۱/۳۵۰، الصحاح فی اللغة، ۲/۱۶۹، القاموس المحيط، ۱/۲۵۴، مختار الصحاح، ۱/۲۹۵، تهذیب اللغة، ۱/۲۹۴، ۲/۴۴۹ و ۴/۲۶۱، لسان العرب، ۳/۵۶ و ۵۷، تاج العروس، ۱/۱۸۴۹، القاموس المحيط، ۱/۳۳۳، مقاییس اللغة، ۵/۲۵۹، مجمع الحریب طریحی، ۲/۳۱۹ و...

۴. «وَأَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ. وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ. فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نُهَوُّا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود از ایشان جویا شو آن‌گاه که به [حکم] روز شنبه تجاوز می‌کردند آن‌گاه که روز شنبه آنان ماهی‌هایشان روی آب می‌آمدند و روزهای غیر شنبه به سوی آنان نمی‌آمدند این گونه ما آنان را به سبب آنکه نافرمانی می‌کردند می‌آزمودیم. و آن‌گاه که گروهی از ایشان گفتند برای چه قومی را که خدا هلاک‌کننده ایشان است یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد پند می‌دهید گفتند تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد و شاید که آنان پرهیزگاری کنند. پس هنگامی که آنچه را بدان تذکر داده شده بودند از یاد بردند کسانی را که از [کار] بد ناز می‌داشتند نجات دادیم و کسانی را که ستم کردند به سزای آن‌که نافرمانی می‌کردند به عذابی شدید گرفتار کردیم. و چون از آنچه از آن نهی شده بودند سرپیچی کردند به آنان گفتیم بوزینگانی رانده شده باشید» (اعراف: ۱۶۶ - ۱۶۳).

در مورد اصحاب سبت و عذابشان، طبری آورده است که مطابق آیین موسی (ع)، یهودیان در روز شنبه از صید ماهی و غیر آن منع شده بودند. اما در نهایت طمع بر این قوم یهودی چیره شد و آنها از دستور خداوند سر بر تافتند و، به صید ماهی پرداختند. (طبری ۱۴۱۲: ج ۱، ۲۶۲). باز مطابق نقل طبری، عده ای از یهودیان در زمان حضرت داوود (ع) به سبب بی‌اعتنایی به حرمت صید ماهی در روز شنبه، مشمول این نفرین حضرت داوود (ع) قرار گرفتند که: «خداایا! آنها را لباس لعنت و عذاب بپوشان!» و خداوند آنها را بصورت میمون مسخ کرد (طبری، ۱۴۱۲: ج ۱، ۲۶۴). از ابن عباس نیز نقل شده که این قوم در زمان حضرت داوود (ع) در شهرآبله بر ساحل دریا میان مدینه و شام (دریای احمر) ساکن بودند. سپس این قوم حوض‌هایی در کنار آن دریا حفر و کانال‌هایی از این حوض‌ها به دریا وصل می‌کردند، و آن‌گاه وقتی که ماهی‌ها وارد حوض‌ها می‌شدند روز شنبه شکارشان می‌کردند (فخر رازی ۱۴۲۰: ج ۳، ۵۰۴) و چون از دستور الهی مبنی بر صید نکردن سر بر تافتند، خداوند آنها را به بوزینه تبدیل کرد: «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنكُمْ فِي السَّبْتِ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (بقره: ۶۵).

۳. موافقان مسخ ظاهری و أدلة آنها

منظور از مسخ ظاهری همان مسخ جسمانی است، به این معنا که جسم انسان با قدرت الهی به کالبد حیوانی یا چیز دیگری که از نظر رتبه پایین تر از انسان و به لحاظ ظاهری زشت و فاقد زیبایی‌های انسان است مبدل شود، یعنی سیر قهقرایی و نزولی پیدا کند، به طوری که انسانیت انسان به جای خود باقی باشد. علامه طباطبایی در این باره می‌گوید:

«اگر انسانی را فرض کنیم که صورت انسانی اش به صورت نوعی دیگر از انواع حیوانات از قبیل میمون و خوک مبدل شده باشد که صورت حیوانی اش روی صورت انسانی اش نقش بسته باشد، چنین کسی انسانی است خوک و یا انسانی است میمون، نه اینکه به کلی انسانیتش باطل گشته و صورت خوکی و میمونی به جای صورت انسانی اش نقش بسته باشد» (طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۱، ۲۰۹)

گرچه در مورد مسخ اصحاب سبت اختلاف شده که مسخ ظاهری و جسمانی است یا باطنی، با این حال، بیشتر مفسران و محققان از پیشینیان و پسینیان، آن را از نوع اول دانسته‌اند. (نک. طوسی، ۲۹۰/۱، طبری، ۱۴۱۲: ج ۱، ۲۶۲، فخر رازی ۱۴۲۰: ج ۳، ۵۴۱، ابن عربی ۱۴۲۲: ج ۱، ۳۷، بغوی ۱۴۲۰: ج ۱، ۱۲۶، ابن عطیه اندلسی ۱۴۲۲: ج ۱، ۱۶۰، رشیدالدین میبدی ۱۳۷۱: ج ۱، ۲۲۲، طبرسی ۱۳۷۲: ج ۱، ۲۶۵، ابن کثیر ثمسی ۱۴۱۹: ج ۱، ۱۸۶، بلخی ۱۴۲۳: ج ۱، ۱۱۳، ملاصدرا، ۶۶۹/۳، طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۸، ۲۹۵).

۳-۱. امکان وقوع مسخ ظاهری و جسمانی

مسخ ظاهری گرچه امری نامتعارف است، اما نمی‌توان آن را ناممکن دانست. با توجه به الهیات مورد قبول ادیان ابراهیمی و با توجه به متون دینی، می‌توان از أدلة زیر برای اثبات امکان عذاب مسخ سخن گفت:

۱. معجزه بودن عذاب مسخ

به عقیده برخی، عذاب مسخ یک معجزه است (طوسی [بی‌تا]: ج ۱، ۲۹۰) با پذیرش وقوع معجزه توسط پیامبران، خارق‌العاده بودن یک عمل نمی‌تواند دلیلی بر محال بودن آن تلقی شود، بلکه به عکس، یکی از شرایط معجزه همین خارق‌العاده بودن آن است (خویی، ۱۷/۱)

برخی خواسته‌اند برای سازوکار وقوع آن نیز توجیهی علمی و معقول عرضه کنند. ملاصدرا در این زمینه می‌گوید:

«علت مسخ این است که بدن‌ها تابع نفوس هستند و اشکال از مبدأ به واسطه نفوس بر آن [وجود] جاری می‌شوند... پس در این صورت بعید نیست که بعضی از نفوس بر اثر شدت آفرینش خود بخاطر تاثیر شدیدی که در بدن ایجاد می‌کند، بدن را به شکل متناسب با آن آفرینش در بیاورد که در آن صورت ظاهر را به تبع مسخ باطن به همان صورت مسخ می‌کند...» (صدر المتألهین ۱۳۶۶: ج ۳، ۴۷۲).

ابن عربی نیز تمکن و استقرار صفات حیوانی در نفس انسان را باعث ایجاد تغییرات جسمانی در فرآیند وقوع مسخ می‌داند. (ابن عربی ۱۴۲۲: ج ۱، ۴۸). برخی حتی مراحل تحقق علمی و فیزیولوژیک این پدیده را تحلیل کرده‌اند. (طالقانی ۱۳۶۲: ج ۱ و ۲، ۱۸۸-۱۸۷). گرچه این گونه تبیین‌ها صرفاً بیان فرضیاتی بیش نیست، لیکن گویای آن است که به نظر برخی دانشمندان مسلمان از قدیم و معاصر، وقوع چنین پدیده‌ای با نگاه فلسفی و علمی نیز تبیین‌پذیر است.

برخی از آیات قرآن بر ممکن بودن فعل مسخ در حکم فعلی اعجاز‌آمیز از سوی خداوند تأکید دارد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَنَمَسَخَنَّهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ﴾ «و اگر بخواهیم هرآینه ایشان را در جای خود مسخ می‌کنیم [به گونه‌ای] که نه بتوانند بروند و نه برگردند» (یس: ۶۷). «کلمه (علی مکانتهم) کنایه از این است که این کار برای خدا تعالی آسان است و هیچ سختی ندارد» (طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۱۷، ۱۰۷).

۲. وقوع مسخ جسمانی در قیامت

گرچه آیات قرآن به مسخ جسمانی در قیامت تصریح نکرده‌اند، ولی روایات در تفسیر برخی آیات، به ویژه آیات مربوط به تجسم اعمال در قیامت، به این امر تصریح کرده‌اند. روزی معاذ از رسول خدا (ص) دربارہ آیه ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَأْتُونُ أَوْجَادًا﴾ «روزی که در صور دمیده شود و گروه گروه بیایید» (نبا: ۱۸)، پرسید آن حضرت به مسخ برخی گناهکاران در روز قیامت تصریح فرمود (نک: طبرسی ۱۳۷۲: ج ۱، ۶۴۲).

در مورد چگونگی ارتباط میان اعمال دنیوی و تجسم آنها به صورت پاداش یا کیفر در قیامت، پیروان حکمت متعالیه براین باورند که اعمال خارجی و حرکات و سکنات عارض بر بدن، اگرچه عرض است و در وجودش مستقل نیست و وابسته به موضوع و قائم به بدن است، هر عملی که از انسان صادر می‌شود، اثری در روح او می‌گذارد و حالت و کیفیتی در آن پدید می‌آورد که در صورت تکرار و تداوم، آن حالت و اثر راسخ شده که از آن تعبیر به «ملکه» می‌شود و ملکات قائم به نفس، ملکات عین گوهر نفس شده و در جهان دیگر به صور گوناگون ظاهر و مجسم می‌شوند. بنابراین، عمل جوارح که عرض است، اثرش جوهر است و به تعبیر یکی از پیروان حکمت متعالیه: «از دل اعراض جوهر متکون می‌گردد» و در جهان دیگر، همین ملکات و صفات راسخ در نفس، با صور مناسب بر انسان آشکار و مجسم می‌شود. (حسن زاده آملی [بی‌تا]: ۳۸۹).

بنابراین، گرچه خداوند قیامت را وعده‌گاه تجسم قطعی اعمال قرار داده است، آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا» (نساء: ۱۰) و آیه «فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ» (توبه: ۳۵) بیانگر همین واقعیت هستند و ما در این عالم جنبه باطنی عمل خود را مشاهده نمی‌کنیم، اما در قیامت چشم باطن ما باز می‌شود و عین عمل را مشاهده می‌کنیم. به همین جهت در قیامت به ما خطاب می‌شود: «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدًا» (ق: ۲۲) (اعتصامی ۱۳۸۳: ۹۹). اما تجسم اعمال در قیامت با اینکه پاره‌ای از اعمال انسان در دنیا بر اساس حکمت الهی و به اذن او برای خود و یا دیگران مجسم گردد، منافاتی ندارد. بر همین اساس مسخ اصحاب سبت نوعی تجسم اعمال در دنیا است تا به فرموده قرآن عبرتی برای مردم همان عصر و آیندگان باشد. مرحوم طالقانی در این باره می‌نویسد: «مسخ نوعی تجسم اعمال در دنیا است، اگر در این جهان خدای رحمان ستاری کرد به حسب موازین نفسانی و اشارات قرآنی و صریح روایات صحیح، در عالم دیگر، ملکات صورت‌های ظاهر را تغییر می‌دهند» (طالقانی ۱۳۶۲: ج ۱ و ۲، ۱۸۸-۱۸۷).

ای دریده پوستین یوسفان گرگ برخیزی از این خواب گران

گشته گرگان یک به یک خواهی تو می‌درانند از غضب اعضای تو

(مولوی ۱۳۷۳: دفتر چهارم)

با پذیرش مسخ جسمانی در حیات آخروی، هیچ دلیلی بر محال بودن اینکه نفسانیات و صورت‌های نفسانی همان طور که در آخرت مجسم می‌شود در دنیا نیز از باطن به ظاهر در آمده و مجسم شود، نداریم (طباطبایی ۱۴۱۷: ج ۱، ۲۰۹). افزون بر این، مسخ اصحاب سبت و نیز حکایت آن در قرآن می‌تواند از آن دسته حکایت‌ها و گزارش‌هایی تلقی شود که یکی از اهداف مهم آن آشنا کردن مردم با چگونگی محشور شدن در قیامت است، همان طور که خداوند متعال در قرآن کریم داستان زنده شدن غزیر و پرندگانی را که ابراهیم کشته و گوشتشان را نیز مخلوط شده بود و نیز حکایت تبدیل هیکل گلین پرنده به پرنده واقعی در داستان حضرت عیسی (ع) را ذکر کرده است، در حالی که هیچ کدام از این موارد، چیزهایی نیستند که هر روز در جلوی چشمان ما اتفاق بیفتد.

۳-۲. أدلة معتقدان به وقوع مسخ جسمانی در مورد اصحاب سبت

گذشته از امکان مسخ به عنوان یک عذاب دنیوی، ادله بسیاری وجود دارد مبنی بر این که گزارش قرآن در مورد اصحاب سبت یک گزارش تاریخی با معنای ظاهری مسخ است.

۳-۲-۱. ظهور آیات قرآن در مسخ جسمانی از جهت ساختار و سیاق
بیان قرآن در داستان اصحاب سبت، هم از نظر ساختار لفظی و هم از نظر سیاق، در مسخ جسمانی ظهور دارد و دلیلی برای منصرف ساختن لفظ از معنای ظاهری‌اش و تأویل به مسخ باطنی نیز وجود ندارد (نک. مجلسی ۱۴۰۴: ج ۵۸، ۱۱۱)؛ (آلوسی ۱۴۱۵: ج ۱، ۲۸۳؛ معنی ۱۴۲۴: ج ۱، ۱۲۱؛ من وحی القرآن فضل الله ۱۴۱۹: ج ۲، ۸).

الف) ساختار لفظی در آیات مربوط به مسخ

نگاهی به الفاظ به کار گرفته شده در آیه ﴿...فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ (بقره: ۶۵) و ساختار آن نشان می‌دهد که مراد از مسخ اصحاب سبت مسخ جسمانی است که به مواردی از آن اشاره می‌کنیم.

کنونا: شیخ طوسی می‌نویسد: «این واژه حاکی از سرعت فعل خداوند در مسخ قوم سبت است» (طوسی [بی‌تا]: ۹، ۲۹۰). ابن حاجب برای صیغه «افعل» - فعل امر - پانزده

احتمال ذکر کرده و (وکونوا) را در آیه مورد بحث (بقره: ۶۵) به معنای تسخیر و کمال قدرت را در «کُنْ فیکون» دانسته است. وی احتمالات مختلف بجز وجوب، ندب، اباحه و تهدید همه را از باب مَجازات می‌داند و معتقد است که این مورد هم به عقیده جمهور حقیقتی در وجوب است» (ثعالبی ۱۴۱۸: ج ۱، ۲۵۶). شیخ طوسی در این زمینه می‌نویسد: «صیغه آن صیغه امر است و مرد از آن اخبار است از اینکه خداوند آنها را به گونه ای تبدیل به میمون کرد که براو آسان بود و برای او ایجاد خستگی نکرد. همان گونه که فرمود: ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ «ما وقتی چیزی را اراده کنیم همین قدر به آن می‌گوییم باش، بی‌درنگ موجود می‌شود» (نحل: ۴۰) یا آیه ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ «سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود پس به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه بیایید آن دو گفتند فرمان‌پذیر آمدیم» (فصلت: ۱۱) که اینجا امر نیست، زیرا خداوند به معدوم امر نمی‌کند، بلکه اخبار از آسانی فعل است» (طوسی [بی‌تا] ک ۵، ۱۷۱).

قرده: برخی از مفسران اطلاق لفظ «قرده» را دلیلی بر مسخ کلی و تکوینی قوم سبت می‌دانند، به این معنا که در لفظ نیامده «کونوا قرده فی ابدانکم یا ارواحکم»، لذا منظور مسخ در هر دو جزء است (صادقی تهرانی ۱۳۶۵: ج ۱، ۴۵۴).

خاستین: از آنجا که صرف میمون بودن نمی‌تواند به معنای دور شدن از رحمت پروردگار باشد، خداوند این ویژگی را ذکر می‌کند تا بفهماند که این تحول، اولاً تغییر نزولی و قهقراپی بوده است، ثانیاً این میمون‌ها از سایر میمون‌های دیگر متمایزند. لذا، میان میمون بودن و خسوء، که حقارت و طرد شدن است، جمع کرده است (زمخشری ۱۴۰۷: ج ۱، ۱۴۷). درحالی‌که اگر منظور فقط مسخ باطنی بود، می‌توانست در قالب لفظ دیگری یا لفظ خاستین به تنهایی بیان شود و چه نیازی داشت که تعبیر میمون به کار گرفته شود؟ به گفته یکی از مفسران، «وصف خاستین برای جدا کردن آنها از سایر میمون‌هاست، زیرا میمون به حکم میمون بودن از رحمت خداوند رانده و مطرود نیست، چون میمون آفریده شده و گناهی ندارد تا رانده شود» (صادقی تهرانی ۱۳۶۵: ج ۱، ۳۶۸). افزون بر آن، به جای قرده خاسته، خاستین فرموده، که صفت برای جمع مذکر

عقل است تا بگوید که جسم آنان تبدیل به بوزینه شده نه روح و عقل انسانی آنها، زیرا در این صورت عذاب بیشتری می‌کشند. (قرآنی ۱۳۸۳: ج ۱، ۱۳۰).

جَعَلَ: خداوند در آیه ۶۰ مائده می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ﴾ می‌توان ادعا کرد که در فعل «جَعَلَ» دلالتی روشن بر تکوین وجود دارد. درالعین آمده: «جعل همانا ساختن است» (فراهیدی ۱۴۱۰: مدخل جعل). راغب برای واژه جعل پنج معنا را ذکر کرده است که در چهار معنای اول آن (شروع، ایجاد، ایجاد چیزی از چیزی و تصویر به معنای گوناگون ساختن) نوعی تکون نهفته است و حتی معنای پنجم آن را نیز حکم بر چیزی با چیزی دانسته است (راغب اصفهانی ۱۴۱۲: ج ۱، ۱۹۷-۱۹۶).

استعاره در کلام: در لفظ از لحاظ ادبی، نوعی استعاره استعمال شده که بیانگر تحقق فعلی با تخیل به کار نگرفتن ابزار است. به گفته یکی از مفسران، «در کلام، استعاره تخیلیه مندرج است که تأثیر قدرت خداوند را در تحقیق مراد بدون توقف، جایگزینی و به کار گرفتن ابزار به امر مطاع برای مطیع در حصول هدف تشبیه کرده است» (قاسمی ۱۴۱۸: ج ۵، ۲۱۱). حتی برخی احتمال داده اند تحقق مسخ ضمن لفظ «کونوا» به گونه‌ای قدرتمندانه اعمال شده باشد که معذبین، ضمن تکون به میمون، قول خدا را شنیده باشند. زجاج گفته این معنا در آیه و نشانه‌ای که بر آنها نازل شده رساتر است، زیرا دلالت بر وقوع امری نخستین می‌کند که امر دومی در پی آن واقع شده باشد. این امر قولی (امری که تحقق فعل توام با قول دستور داده شود و نه صرفاً ناظر به تحقق و تکون فعل باشد)، در قدرت رساتر است (حائری تهرانی ۱۳۷۷: ج ۵، ۴۱). فخر رازی نظر زجاج را بر نمی‌تابد و بر این باور است که در چنان صورتی می‌بایست مأمور به ایفای کار، قادر به انجام دادن آن باشد، در حالی که آنها نمی‌توانستند خود را به میمون تبدیل کنند (فخر رازی ۱۴۲۰: ج ۱۵، ۳۹۳). به ظاهر فخر رازی قول زجاج را به گونه‌ای فهمیده باشد که مراد زجاج نبوده است. زجاج مدعی قول بدون فعل نشده. (همان)، یعنی لفظ «کونوا» را صرفاً قول تلقی نکرده است. بلکه گفته، بسا تکون و تحقق دستور پروردگار همراه با صوت و گفتار بوده باشد، به گونه‌ای که ضمن وقوع مسخ یا پیش از آن صدای خداوند را شنیده باشند که به آنها فرموده، میمون‌هایی رانده شده باشید! لازمه این امر توانایی قوم بر بوزینه شدن نیست.

ب) سیاق آیات، تأکیدی بر مسخ جسمانی

در سوره بقره پیش از طرح بحث مسخ قوم سبت. از عذاب‌های جسمانی سخن به میان آمده است، از جمله: دستور به یهود برای کشتن یکدیگر به منزله کفاره گناه گوساله پرستی، نزول صاعقه، بلاهای آسمانی، ذلت و مسکنت و تهدید یهود به فرو آوردن کوه طور بر سر آنها (نک. بقره: ۶۳-۵۴). پس از آن نیز بحث خوارق فیزیکی و حسی مطرح است؛ در آیه ۶۷ به طرح مسئله ذبح گاو بنی اسرائیل می‌پردازد که شاید بتوان گفت تذکر قدرت خداوند در سه حادثه فیزیکی و حسی، یعنی بر کندن کوه طور، مسخ جسمانی و زنده کردن مرده با استفاده از اعضای گاو مرده، محور اصلی این آیات متصل به یکدیگر باشد. همچنین در آیه ۴۷ نساء از تهدید یهود به طمس و ناپدید کردن چهره و لعنت آنها همان گونه که قوم سبت را دچار لعنت کرده صحت شده است، جالب‌تر آنکه در پایان آیه می‌فرماید: ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ که بر انجام یافتن حتمی فرمان تکوینی خداوند دلالت دارد (جعفری [بی‌تا]: ج ۱، ۲۴۹). در سوره یس نیز قبل و بعد از تهدید به عذاب مسخ، از عذاب‌های جسمانی سخن به میان آمده است؛ و در آیه ۶۵ از مهر بر دهان‌ها و به سخن در آوردن دست‌ها و شهادت پاها در قیامت یاد شده است. آیه ۶۶ از طمس (ناپدید کردن) چشمان و آیه ۶۷ از مسخ سخن گفته است و در آیه ۶۸ از ایجاد نقص و شکست در خلق بر اثر طولانی شدن عمر سخن به میان آمده است. ظاهراً این آیات مربوط به قیامت هستند، اما اولاً در فضای تهدید کفار عصر پیامبر (ص) بیان شده‌اند، ثانیاً بیان کردن عذاب مسخ در میان سایر تحولات جسمانی خود قرینه‌ای است بر جسمانیت مسخ.

۳-۲-۲. تصریح روایات به مسخ جسمانی

روایات ناظر به مسخ جسمانی به طور عام و مسخ جسمانی اصحاب سبت به طور خاص، چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی به گونه‌ای هستند که جایی برای انکار باقی نمی‌گذارد. (نک. مجلسی ۱۴۰۴: ج ۶، ۲۳۵؛ همان: ج ۱۴، ۷۸۷؛ کلینی ۱۳۶۵: ج ۶، ۲۴۲). سید مرتضی در مورد این دسته روایات ادعای اجماع نیز کرده است (شریف مرتضی [بی‌تا]: ج ۱، ۳۵۲). علامه مجلسی نیز در این باره می‌نویسد: «و اخباری که بیانگر «مسخ» به معنای تغییر هیئت و صورت است، متواتراند» (مجلسی ۱۴۰۴: ج ۵۸،

۱۱). در کتاب‌ها و تفاسیر قدیم و جدید اهل سنت نیز این دسته روایات به شکل برجسته‌ای دیده می‌شوند (طبری ۱۴۱۲: ج ۱، ۳۶۲).

۳-۲-۳. مسخ جسمانی، لازمه عقلی عذاب برای شونندگان و عبرت برای دیگران
اگر صرفاً قلوب قوم سبت به میمون تبدیل می‌شد و مسخ جسمانی نمی‌شدند، در آن صورت عذاب را حس نمی‌کردند. زیرا تبدل خود را به میمون نمی‌فهمیدند. از سوی دیگر، اگر در هر دو بُعد جسم و روح به میمون متبدل می‌شدند، در آن صورت دیگر موجودی مکلف به حساب نمی‌آمدند تا در دنیا و آخرت معذب باشند. بنابراین، قوم سبت با بقای ارواح انسانی، جسمشان تبدیل به میمون شد تا شدیدترین عذاب را بچشند، زیرا تعقل می‌کردند و این سقوط را متوجه می‌شدند (صادقی تهرانی ۱۳۶۵: ج ۱، ۴۵۴).

درفرآن کریم این واقعه برای مردم همان عصر و آیندگان نکال و عبرت معرفی شده است: ﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره: ۶۶). نکال به معنای عقوبتی که در آن عبرت و تهدید دیگران است، می‌باشد و اصل آن به معنی منع آورده شده. (فیروزآبادی [بی‌تا]: ج ۷، ۱۱۲) لازمه عبرت بودن و نکال بودن قوم سبت برای معاصران و بینندگان آنها و نیز آیندگان، آن است که مسخ آنها جسمانی بوده باشد. اگر فقط باطن آنها به میمون متبدل می‌شد، دیگر عبرت و نکال بودن آنها معنایی نمی‌داشت. (صادقی تهرانی ۱۳۶۵: ج ۱، ۴۵۴). مرحوم طالقانی نیز مسخ جسمانی را برای عبرت واقع شدن این واقعه لازم می‌داند (طالقانی ۱۳۶۲: ج ۱، ۱۸۶).

۴. مخالفان مسخ ظاهری و ادله آنها

مخالفان مسخ ظاهری، بر باطنی بودن مسخ تأکید دارند. برخی از انسان‌ها بر اثر انحراف از مسیر فطرت و گام گذاشتن در کوره راه هوی و هوس و اصرار بر خواشه‌های نفسانی و مخالفت با اوامر و نواهی الهی، به تدریج متخلق به اخلاق حیوانی می‌شوند و به نسبت نوع انحراف، یک یا چند خوی بد و پلید بر شخصیت آنها چیره می‌شود. بر اثر تداوم این حالت و استمرار غفلت، آن خوی حیوانی شخصیت آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و زندگی آنها رنگ و بوی آن صفت ناپسند را به خود می‌گیرد. نظریه مسخ

باطنی در مورد اصحاب سبت برای نخستین بار از مجاهد (۱۰۴-۲۱۱ه ق)، مفسر معروف تابعی، نقل شده است.^۱ پیرو وی عده دیگری از مفسران نیز - که شمارشان اندک است - به همین دیدگاه اظهار تمایل کرده‌اند.^۲ از مجاهد نقل شده که بیان قرآن در ﴿كُونُوا قِرْدَةً خَاسِئِينَ﴾ (بقره: ۶۵) صرفاً یک مَثَل است. طبری با سندی که آن را نیکو نیز دانسته مطلب فوق را اینگونه نقل کرده است: «یعنی دل‌های آنها مسخ شد نه این که به میمون مسخ شده باشند و این صرفاً مثلی است که خداوند زده است مانند ﴿كَمْثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...﴾ (جمعه: ۵) (طبری ۱۴۱۲: ج ۱، ۳۷۳) همچنین ابن ابی حاتم به وسایطی از ابی العالیه همین قول را نقل کرده است و از قول دیگران آن را به مجاهد، قتاده و ربیع ابن ابی مالک نیز استناد داده است (ابن ابی حاتم [بی‌تا]: ج ۱، ۱۷۵) و نقل کرده مراد از مسخ، مسخ دل‌های آنان (اصحاب سبت) بوده است نه مسخ جسمانی و این مثلی است که خداوند زده، یا از باب معنایی است که در این بیت شعر آمده است:

إذا انت لم تعشق و لم تدر ما الهوی فکن (حجرا) من یابس الصخر جلمدا
(ألوسی ۱۴۱۵: ج ۱، ۲۳۸)

یعنی اگر تو عاشق نیستی و نمی‌دانی دلدادگی چیست، پس از فرط سخت دلی همچون سنگ خشک و سخت باش.

مراغی نیز از استادش نقل کرده که ﴿كُونُوا قِرْدَةً خَاسِئِينَ﴾ نص بر رأی جمهور - مسخ جسمانی - نیست و منشا قول به مسخ ظاهری چیزی جز نقل نیست (مراغی [بی‌تا]: ج ۱، ۱۴۰-۱۳۹). یا در المنار آمده: «یعنی اخلاقشان مانند اخلاق میمون شد و نزد مردم خوار و بی مقدار شدند (رشید رضا [بی‌تا]: ج ۱، ۲۴۵-۳۴۳). آیت الله معرفت نیز این رأی را پذیرفته است (معرفت ۱۳۷۹: ۲۸۲). افرادی نیز نظریه مجاهد را از لحاظ تاریخی پذیرفتنی‌تر می‌دانند. ابن عاشور در *التحریر و التنویر* می‌گوید: «قول مجاهد به تاریخ نزدیک‌تر است، زیرا در کتب تاریخ عبرانیان نقل نشده است» (ابن عاشور [بی‌تا]: ج ۱، ۵۲۷).

۱. طبری ۱۴۱۲ ج ۱، ۳۷۳.

۲. مراغی [بی‌تا] ج ۱، ۱۳۹.

۴- ۱. أدلة نظریه مجازی بودن مسخ در مورد اصحاب سبت
گرچه دلایل روشنی از اولین نظریه پرداز، یعنی مجاهد در مورد ادعای وی نقل نشده، برخی از افرادی که با وی همگرایی داشته‌اند، ادله و شواهدی را در تأیید این نظریه آورده‌اند که در زیر بیان می‌شود.

۱- سنت نبودن مسخ ظاهری

در تفسیر مراغی از قول محمد عبده آمده:

«خداوند هر گنجهکاری را مسخ نمی‌کند تا در نتیجه آن از نوع انسانی خود خارج شود، زیرا این عمل سنت خداوند در مورد مخلوقاتش نیست، و سنت خدا هم در مورد همه یکسان است، پس همان‌گونه که با پیشینیان برخورد کرده است با پسینیان هم برخورد می‌کند» (مراغی [بی تا]: ج ۱، ۱۴۰-۱۳۹).

۲- مسخ ظاهری مستلزم نقض غرض در عذاب

از گفته مراغی در دلیل اول روشن می‌شود که یکی از ادله قائلان به مسخ معنوی آن است که در صورت مسخ ظاهری، موجود مسخ شده دیگر انسان نیست، زیرا اصل و اساس انسان - دست کم بخش مهمی از اساس وجود وی - همین جسم و ساختار ظاهری است و وقتی که این جسم و بدن از بین رفت دیگر این موجود مسخ شده انسان نخواهد بود و چون انسان نیست، دیگر شرایط دریافت پاداش یا کیفر یا دیگر لوازم انسانیت را نخواهد داشت (همان). این قول - با اندکی تفاوت در عبارت - در تفاسیر دیگر نیز حکایت شده است (فخر رازی ۱۴۲۰: ج ۳، ۵۴۱؛ ملاصدرا، ۴/۴۷۰؛ نیشابوری ۱۴۱۶: ج ۱، ۳۰۶).

۳- تقابل مسخ ظاهری با سنت امهال

بسا عده‌ای در اصل وقوع عذاب مجرمان در دنیا تشکیک کنند که مثلاً مسخ با سنت الهی که به شهادت وجدان و آیه ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخَّرُهُمْ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى﴾، «و اگر خدا مردم را به [سزای] آنچه انجام داده‌اند مؤاخذه می‌کرد، هیچ جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت ولی تا مدتی

معین مهلتشان می‌دهد» (فاطر: ۴۵)، با اراده خدا بر عدم عذاب نکردن مجرمان در دنیا منافات دارد (مغنیه ۱۴۲۴ک ج ۳، ۴۱۲).

۴- عبرت آموز نبودن مسخ ظاهری

مسخ ظاهری برای عاصیان موجب عبرت و پابندی نخواهد بود، زیرا آنها می‌بینند که خداوند هر گنهکاری را مسخ نمی‌کند تا او را از نوع انسانی خود خارج سازد، بلکه عبرت بزرگ‌تر در این است که مردم بدانند خداوند چگونه عدول کنندگان از دستور خود را از مرتبه حیوانی که ملازم گنگی و عدم درک است (مسخ باطنی) پایین می‌آورد (رشیدرضا [بی‌تا] ک ج ۱، ۳۴۴؛ مراغی [بی‌تا]: ج ۱، ۱۴۰-۱۳۹). شاید منظور این است که مسخ ظاهری به این علت باعث عبرت نمی‌شود که سنت جاری خداوند نیست و مردم پیوسته با آن مواجه نمی‌شوند. حتی با فرض صحت وقوع مسخ ظاهری هم چون پسینیان می‌بینند که گنهکاران مسخ نمی‌شوند، وقوع چنین چیزی را در مورد خود بعید و ناممکن دانسته و لذا باعث پند و عبرت برای آنها نخواهد شد، زیرا در آنان موجد این باور نمی‌شوند که عاصیان در مقابل خداوند موجب مسخ ظاهری می‌شود، تا این عقیده باعث عبرت آنها شود.

۴-۲. ارزیابی و نقد نظریه باطنی بودن مسخ اصحاب سبت

در نقد نظریه غیر جسمانی بودن مسخ می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱. گفته شد که مسخ ظاهری سنت خدا نیست، اولاً باید توجه کرد که عذاب مسخ یک معجزه بود (طوسی [بی‌تا]: ج ۱، ۲۹۰؛ مکارم شیرازی ج ۶، ۴۲۵؛ جعفری [بی‌تا]: ج ۱، ۲۴۶) و معجزه سنت الهی است، پس مسخ هم در حوزه سنت‌های الهی قرار دارد. علاوه بر این، هیچ یک از مصداق‌های عذاب، سنت الهی نیست. در واقع آنچه سنت است، همان اصل عذاب الهی است و نه مصادیق عذاب. ثانیاً، تعامل و تأثیر سنت‌های خداوند بر یکدیگر طبق آیات و روایات قطعی و مسلم است. برای مثال، در قرآن مواردی ذکر شده است که اگر حکمت و صبر الهی نبود، هر آینه خداوند آدمیان را بر اثر کثرت گناهانشان نابود می‌کرد: ﴿وَلَوْ يُوَٰخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾، «و اگر خدا مردم را به [سزای] آنچه انجام

داده‌اند مواخذه می‌کرد، هیچ جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد» (فاطر: ۴۵). طبق این آیه و موارد مشابه آن، سنت تدبیر حکیمانه الهی در مورد عذاب گنهکاران در قالب و شکل سنت امهال جاری شده است، که البته مانعی ندارد به دلایلی گاهی سنت عذاب در قالب‌ها و اشکال مختلف از جمله مسخ در مورد بشر اعمال شود. برای مثال، کم نبوده و نیستند افراد و اقوامی که جرایم اقوام پیشین همچون لوط، عاد و ثمود را مرتکب شده‌اند، ولی آنها عذاب نشده‌اند، در حالی که صاحبان جرایم مشابه آنها از اقوام یاد شده مشمول سنت عذاب الهی قرار گرفته‌اند. ثالثاً، نمی‌توان ادعا کرد که همه سنت‌های الهی برای بشر شناخته شده است.

۲. این که در دلیل دوم مدعیان مسخ باطنی آمده: «سرخ ظاهری، انسان را از نوع انسانی خود ساقط می‌کند و دیگر عذاب برای آنها معنا ندارد» نیز جای تأمل دارد. انسان بودن انسان در گرو ظاهر جسمانی او نیست. این جسم پیوسته در حال تغییر و تبدیل است؛ فربه می‌شود؛ لاغر می‌شود؛ گاهی برخی از اعضای آن به کلی از بین می‌رود؛ ولی پیوسته او را به نام همین انسان می‌شناسیم. بلکه حقیقت وجود انسان چیز دیگری است، حال چه آن حقیقت چیزی جسمانی باشد که در همه بدن جریان دارد یا عضوی و قسمتی از این بدن باشد، مانند قلب، دماغ یا امر مجرد دیگری (فخر رازی ۱۴۲۰: ج ۳، ۵۴۲). پس امتناعی در بقای انسانیت انسان، توأم با تغییرات جسمانی او وجود ندارد. لذا در مسخ هم فقط صورت و ظاهر انسان تغییر می‌کند و عقل و فهم وی سر جای خود باقی است. مسخ شدگان مصیبتی را که بدان دچار شده‌اند، می‌فهمند و عذاب بودن این تحوّل برای آنها نیز از آن روست که آنها این تنزّل از مقام انسانی به مقام حیوانی را خوب درک می‌کنند (صدر المتألهین ۱۳۶۶: ج ۳، ۴۰۷؛ نیشابوری ۱۴۱۶: ج ۱، ۳۰۶). در روایتی آمده است که وقتی نهی‌کنندگان قوم سبت که از برادران آنها بودند و از عذاب مصون مانده بودند، از مسخ شدگان می‌پرسیدند که مگر ما شما را از عواقب کارتان نهی نکرده بودیم، آنها در حالی که اشک می‌ریختند با اشاره سر می‌گفتند: بله (حقی بروسوی، بی تا، ج ۱، ۱۵۸؛ ابن جوزی ۱۴۲۲: ج ۱، ۷۴). غرض این است که مسخ شدگان، درک و فهم انسانی خود را از دست نداده بودند و اساساً لازمه عذاب بودن این تحوّل برای آنها نیز آن بوده که بفهمند چه بر سرشان آمده است. پس نمی‌توان گفت مسخ باعث سقوط نوع انسان از انسانیت خویش می‌شود.

۳. این‌که گفته شده مسخ ظاهری با سنت امهال در تعارض است نیز قابل پذیرش نیست، زیرا نخست آن‌که، آیات و روایات ناظر به عذاب دنیوی بسیاری از گنهکاران آن چنان زیاد و صریح است که عملاً امکان انکار چنین حقیقتی وجود ندارد و مسلماً چنین انکاری از مصادیق انکارنص است؛ دوم این‌که، کیفر گناهکار در وهله اول برای جدا کردن پاک از ناپاک است (و نیز جلوگیری از فساد نظام هستی و عبرت دیگران، چه بسا فواید و آثار متعدد دیگری نیز دارد). از سوی دیگر، حتی با فرض وجود چنین سنتی - مهلت دادن خداوند به مجرمان در دنیا - می‌توان گفت حکمت خداوند سبحان اقتضا می‌کند که معجزات پیامبران و اجابت دعای آنها در مورد اهل معاصی و فساد (به دلیل کرامتی که نزد خداوند دارند و نیز برای اثبات نبوت آنها) از این سنت استثنا شود. (مغنیه ۱: ۴۲۴، ج ۳، ۴۱۲).

۴. آنچه در دلیل چهارم آمده (مسخ ظاهری باعث پند و عبرت دیگران نمی‌شود) نیز دلیلی ضعیف‌تر از سایر دلایل است، زیرا اگر منظور عبرت واقع نشدن آن برای اهل همان دوران و بینندگان عذاب باشد، مسلماً بطلان آن روشن است، زیرا پندآموزی و عبرت‌آموزی آن برای ناظران حادثه از دیگران به مراتب بیشتر خواهد بود. اگر هم منظور عبرت‌آموز نبودن آن برای اهل زمان‌ها و مکان‌های دیگر باشد، پس باید گفت سایر معجزات، حکایات قرآنی و حوادث دیگر نیز برای غیر اهل آن عصر عبرت‌آموز نیست، در حالی که پذیرش این امر، یعنی خارج ساختن بسیاری از مقولات قرآنی، روایی و تاریخی از حیز اعتبار و انتفاع. اما از آن جهت که مدعی گفته است سنت نبودن عذاب گنهکاران در دنیا باعث لغو اعتبار و پندپذیری دیگران از حادثه مسخ است، نخست اینکه با توجه به آنچه در نقد دلیل اول مدعیان - سنت نبودن عذاب مسخ - گذشت، قابل پذیرش نیست. دوم اینکه، بسیاری از مجرمان بی توجه به نتایج وخیم جرایم خود در حالی که به عواقب سوء آنها علم دارند نیز مرتکب آنها می‌شدند و این امر در تعارض با عبرت‌آموزی دیگران از واقعه ای مثل عذاب مسخ نیست. سوم اینکه، تجربه نشان داده است که حوادث غیرجاری و غیرمترقبه به‌خصوص آن دسته از حوادثی که شگفت‌آور هستند، معمولاً در نقش یک اخطار جدی و شوک بیدار کننده برای افراد یا جوامع بوده‌اند. حتی اگر نتیجه بیدارگری و آگاهی بخشی آنها برای اهل آن زمان حاصل نشده باشد، ولی با این وجود در قرآن کریم برای عبرت ما و آیندگان

آمده است، از جمله حکایت ناقه صالح، شکافته شدن رودخانه یا دریا توسط موسی یا برخی از معجزات، کرامات یا حوادث دیگری که در قرآن، روایات یا تاریخ آمده است. چهارم اینکه، نمی‌توان ادعا کرد که همه وعیدهای الهی در قرآن بصورت سستهای جاری و روشن در میان اهل زمین بشکل قطعی و معمول جاری و ساری است. در آیه ۶۵ انعام قرآن کریم چنین آمده است: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ»، «بگو او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا شما را گروه گروه به هم اندازد [و دچار تفرقه سازد] و عذاب بعضی از شما را به بعضی [دیگر] بچشاند». از سویی، واژه‌های «نُكِرَ» و «تَكِير» به معنای ناشناخته و عجیب که در آیات متعددی از قرآن به منزله صفت برخی از عذاب‌های دنیوی الهی آمده (نک. طلاق: ۸؛ حج: ۴۴؛ ملک: ۱۸) خود دلیلی است بر بطلان این ادعا که هر عذابی از جمله عذاب مسخ چون سنت جاری و شایع نیست، پس موجب پند و عبرت برای عاصیان نیست. از سوی دیگر، ذکر و یاد که اساساً یکی از سام‌های اصلی قرآن است، صرفاً برای عاصیان نیست، بلکه برای همه است و برای اکثر مردم نقش بازدارنده و رادع دارد. پنجم اینکه، مدعی ادعا کرده که به عکس مسخ ظاهری، آنچه موجب عبرت است، مسخ باطنی است. بطلان این حرف روشن است، زیرا مسخ باطنی افراد خیلی ظاهر و آشکار نیست تا باعث عبرت دیگران شود، یعنی حتی در مورد خیلی‌ها قابل تشخیص نیست. به عبارتی، حتی اگر به عقیده خود مدعی در مورد مسخ ظاهری که گفته است چون سنت خدا نیست پس عبرت آموز هم نیست، ملتزم شویم باز هم باید بتوان ثابت کرد که عذاب مسخ باطنی سنت جاری و شایع خداوند است که این امر از ظواهر آیات و روایات مربوط به مسخ به روشنی بدست نمی‌آید، بلکه عکس آن، یعنی مسخ ظاهری دست کم در روایات کاملاً مورد تأکید قرار گرفته است.

۵. نتیجه

از آنچه گفته شد می‌توان بر نکات زیر تأکید کرد:

۱. روز شنبه در میان یهود روزی مقدس بوده که انجام دادن برخی کارها در آن حرام بوده است. گروهی که در قرآن به نام اصحاب سبت از آنها نام برده شده، از صید

ماهی در این روز منع شده بودند که با حیله‌گری از این دستور الهی سر باز می‌زدند. مطابق ظاهر قرآن به این گروه پس از آن که لجاجتشان با حق آشکار شد، گفته شد که «بوزینگانی خوار باشید».

۲. در تفسیر این فرمان خداوند، دو نظریه وجود دارد: یکی آن که اصحاب سبت دچار غذایی دردناک به نام عذاب مسخ شدند، به این صورت که بدن و چهره ظاهری آنها تبدیل به بوزینه شد، در حالی که روح و نفس انسانی داشتند؛ دیگر آن که این گفتار خداوند نوعی تحقیر شخصیت برایشان بوده که آنها با نافرمانی از فرمان خداوند و لجاجت در سرکشی از دایره انسانیت خارج گردیدند. و شایسته آن شدند تا با آنها همچون بوزینگان برخورد شود. بیشتر مفسران معتقد به نظریه اول هستند و برخی نظریه دوم را قبول دارند. با این حال قدمت نظریه دوم به زمان تابعین و بزرگ‌ترین شاگرد مکتب تفسیری ابن عباس، یعنی مجاهد بر می‌گردد.

۳. موافقان مسخ جسمانی بر امکان عقلی این نوع عذاب، وعده وقوع آن در قیامت در برخی از روایات تفسیری، ظاهر آیات مربوط به اصحاب سبت، آیات ناظر به تجسم اعمال در قیامت و ساختار لفظی و سیاق آیات تأکید کرده‌اند.

۴. مخالفان مسخ جسمانی نیز بر سنت نبودن عذاب مسخ در میان عذاب‌های الهی، تضاد این عذاب با سنت امهال، عدم عبرت آموزی در این نوع عذاب و فقدان ویژگی عذاب برای مسخ شدگان تأکید کرده‌اند.

۵. با توجه به ادله و شواهد قرآنی، روایی و عقلی روشن می‌شود که مسخ اصحاب سبت نمی‌تواند صرفاً مسخ باطن و دل‌ها بوده یا از نوع بیان مثل باشد، بلکه حق آن است که مسخ آنها مسخی جسمانی و ظاهری بوده. خداوند قادر و حکیم آن معجزه شگفت‌انگیز را در مورد یک قوم قانون شکن و طغیانگر اعمال فرمود تا با نمایش قدرت خلل ناپذیر خود به دیگران هشدار دهد که کیفرهای پروردگار برای حرمت شکنان و کسانی که با حیله‌گری در صدد تغییر قوانین الهی هستند، می‌تواند بسیار سخت و حتی دور از انتظار آنها باشد و نیز به بشر بفهماند که تجسیم و تنويع عذاب در قیامت برای او هم آسان و هم حتمی الوقوع خواهد بود.

۶. مهم‌ترین درس حکایت اصحاب سبت آن است که گناهان و نافرمانی‌های خود در برابر فرمان‌های الهی را کوچک نپنداریم و از عذاب خوارکننده مسخ گروهی از

یهود عبرت بگیریم و به مصداق «فَلَاتُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ» خویشتن را از معرض عذاب‌های الهی برکنار ندانیم، تا در آینده خود عبرت دیگران نشویم و آیندگان از قول خداوند این آیات را سوگوارانه براحوال ما زمزمه نکنند:

سزاوار آن فسق گشته عقاب	بسرآئیم بر ظالمان هم عذاب
بسه آنچه نبایست بشتافتند	زدستور ما روی برتافتند
همه دور از رحمت کردگار	بگفتیم بوزینه باشید و خوار

(ترجمه مجد ۱۳۷۷، اعراف: ۱۶۶-۱۶۳).

منابع و مآخذ

- آلوسی، سید محمد (۱۴۱۵)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن ابی حاتم، ابی محمد عبد الرحمن [بنی تا]، *تفسیر ابن ابی حاتم*، بی جا.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن ابن علی (۱۴۲۲)، *زادالمسیر فی علم التفسیر*، بیروت دارالکتب العربی.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمدابن علی (۱۴۱۰)، *مشابه القرآن ومختلفه*، قم، انتشارات بیدار.
- ابن عاشور، محمدابن طاهر [بنی تا]، *التحریر و التنویر*، بی جا.
- ابن عباد، صاحب، *المحیط فی اللغة*، نرم افزارالمکتبه الشامله، پایگاه اینترنتی: www.alwarraq.com.
- ابن عربی، ابو عبدالله محیی الدین محمد (۱۴۲۲)، *تفسیر ابن عربی*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق ابن غالب (۱۴۲۲)، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل ابن عمرو (۱۴۱۹)، *تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن منظور، محمد ابن مکرم (۱۴۱۴)، *لسان العرب*، بیروت، دارصادر.
- ابوالفیض، محمدبن محمدبن عبدالرزاق الحسینی، الملقب بمرتضی، *الزبیدی تاج العروس من جواهر القاموس*.
- ابی الحسین، احمد بن فارس ابن زکریا (۱۴۲۳)، *مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام، محمد هارون اتحاد الکتب العرب.

- ازهری، تهذیب اللغة، نرم افزارالمکتبه الشامله، پایگاه اینترنتی: www.alwarraq.com.
- اعتصامی، محمد مهدی (۱۳۸۳)، دین و زندگی، سال دوم متوسطه، تهران، شرکت چاپ و نشر کتاب های درسی.
- یانوی اصفهانی، سیده نصرت امین (۱۳۶۱)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان.
- بغوی، حسین ابن مسعود (۱۴۲۰)، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
- بلاغی، سید عبدالحجت (۱۳۸۶)، حجه التفاسیر و بلاغ الاکسیر، قم، انتشارات حکمت.
- بلخی، مقاتل ابن سلیمان (۱۴۲۳)، تفسیر مقاتل ابن سلیمان، بیروت، داراحیا التراث العربی.
- بیضاوی، عبدالله ابن عمر (۱۴۱۸)، انوار التنزیل و اسرار التاویل، بیروت، داراحیا التراث العربی.
- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۸)، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت دار احیا التراث العربی.
- جعفری، یعقوب [بی تا]، کوثر، بی جا.
- جوادی آملی، عبدالله، تسنیم تفسیر قرآن کریم، نرم افزارالمکتبه الشامله، پایگاه اینترنتی: www.alwarraq.com.
- جوهری، الصحاح اللغة، نرم افزارالمکتبه الشامله، پایگاه اینترنتی: www.alwarraq.com.
- حائری تهرانی، میرسیدعلی (۱۳۷۷)، مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- حسن زاده آملی، به نقل از مجله پژوهش های فلسفی، کلامی، شماره ۱۱، «تجسم اعمال از منظر دین و فلسفه» دروس اتحاد عاقل و معقول.
- حقی بروسوی، اسماعیل [بی تا]، روح البیان، بیروت، دارالفکر.
- خزانلی، محمد (۱۳۷۱)، اعلام قرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- رازی، زین الدین، مختار الصحاح، نرم افزارالمکتبه الشامله، پایگاه اینترنتی: www.alwarraq.com.
- راغب اصفهانی، حسین ابن محمد (۱۴۱۱)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم دارالشامیه.
- راوندی، قطب الدین سعید ابن هبه الله، قصص الانبیاء، المکتبه الاسلامیه.

- رشید الدین میبدی، احمد بن ابی سعد (۱۳۷۱)، *کشف الاسرار وعده الابرار*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- رشید رضا، محمد، *تفسیر القرآن الحکیم (المنار)*، بیروت، دارالمعرفه.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتب العربی.
- سبحانی، جعفر (۱۳۶۹)، *منشور جاوید*، قم، موسسه سید الشهداء.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴)، *الدر المنثور فی تفسیر الماثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- شریف مرتضی، *الرسائل*، ترجمه اولی، نرم افزار المكتبه الشامله، نسخه دوم.
- شوکانی، محمد ابن علی (۱۴۱۴)، *فتح القدر*، دمشق، بیروت، دار ابن کثیر، دارالکلم الطیب.
- صادقی تهرانی، محمد (۱۳۶۵)، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، فرهنگ اسلامی.
- صدرالمتهلین، محمد ابن ابراهیم (۱۳۶۶)، *تفسیر قرآن کریم (صدرا)*، قم، انتشارات بیدار.
- طالقانی، سید محمود (۱۳۶۲)، *پرتوی از قرآن*، تهران.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- طبری، ابو جعفر بن محمد بن جریر (۱۴۱۲)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت دارالمعرفه.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، *مجمع البحرین*، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- طوسی، ابو جعفر، محمد ابن حسن (۱۳۶۵)، *تهذیب الاحکام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- طوسی، محمد (بی تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیا التراث العربی.
- عاملی، علی ابن حسین (۱۴۱۳)، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، قم، دارالقرآن الکریم.
- عروسی حویزی، عبدعلی ابن جمعه (۱۴۱۵)، *تفسیر نورالثقلین*، قم، اسماعیلیان.
- فخررازی، محمد (۱۴۲۰)، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیا التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل ابن احمد (۱۳۷۱)، *العین*، قم، انتشارات هجرت.
- فضل الله، سید محمد حسین (۱۴۱۹)، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت.

- فیروز آبادی [بی تا]، *القاموس المحيط*، نرم افزار المكتبة الشاملة، پایگاه اینترنتی: www.alwarraq.com.
- قاسمی، محمد جمال الدین (۱۴۱۸)، *محاسن التأویل*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- قرائتی، محسن، *تفسیر نور* (۱۳۸۳)، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۷)، *تفسیر احسن الحدیث*، تهران، بنیاد بعثت.
- کاشانی، ملافتح الله (۱۳۳۶)، *تفسیر نهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران.
- کلینی، محمد ابن یعقوب (۱۳۶۵)، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مجد، امید (۱۳۷۷)، *ترجمه منظوم قرآن کریم*، تهران، کتیبه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴)، *بحار الانوار*، لبنان، بیروت، موسسه الوفاء.
- مراغی، احمد ابن مصطفی [بی تا]، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مسعود، جبران (۱۳۷۶)، *الرائد*، ترجمه دکتر رضا انزابی نژاد، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- معرفت، محمد هادی (۱۳۷۹)، *علوم قرآنی*، تهران، انتشارات سمت.
- مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴)، *تفسیر الکاشف*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مولوی، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۷۳)، *مثنوی معنوی*، تهران، نسخه، نیلکسون، نشر محمد.
- نیشابوری، نظام الدین، حسن ابن محمد (۱۴۱۶)، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، بیروت دارالکتب العلمیه.